



قله حرکت انسان و مقصد رشد اخلاقی معنوی

پدیدآورده (ها) : عالم زاده نوری، محمد

اخلاق :: معرفت اخلاقی :: تابستان 1389 - شماره 3

از 43 تا 64

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/750923>

دانلود شده توسط : محمد عالم زاده نوری

تاریخ دانلود : 05/02/1397

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

قله حرکت انسان و مقصد رشد اخلاقی معنوی

محمد عالمزاده نوری*

چکیده

این مقاله در صدد تبیین مقصد رشد، و ارزش انسان در حیات فردی و اجتماعی است. انسان دارای یک هویت فردی و یک هویت اجتماعی است. مقصد رشد و ارزش انسان در حیات فردی، با دو عنوان «قرب به خدا» و «حیات طیب» مشخص شده است. قرب به کمال مطلق، به معنی کامل تر شدن است. انسان هرچه کامل تر شود، به خدا نزدیک تر می‌گردد. هر کس به خدا وابسته تر و فقیر تر باشد، کامل تر و به خدا نزدیک تر است.

متکلمان حیات را به ترکیبی از «ادراک» و «قدرت» معنا کرده‌اند. موجود زنده، موجودی است که شعورمند و توانا، دارای قدرت شناخت و تصرف است. «حیات» در موجودات زنده دارای درجه‌بندی و مراتب است. هر چه انسان از این دو ویژگی بیشتر بهره‌مند باشد، به معنای حقیقی حیات، نزدیک تر است.

در بعد اجتماعی نیز، ارزش انسان بر اساس خدماتی است که ارائه می‌دهد؛ هرچه این خدمات ارزنده تر و گسترده تر باشد، تأثیر وجود شخص بیشتر و در بعد اجتماعی موفق تر است.

کلید واژه ها: قرب به خدا، حیات، حیات طیب، کمال مطلق، حیات اجتماعی، ادراک و قدرت، کمال فردی، کمال اجتماعی، ارزش انسان.

* دانش آموخته حوزه علمیه و مدیر گروه اخلاق پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

دریافت: ۸۹/۳/۲۴ - پذیرش: ۸۹/۶/۱۵

مقدمه

ما انسان‌ها از آن روز که خود را شناخته‌ایم، همیشه برای دستیابی به «وضعیت بهتر» تلاش کرده‌ایم؛ گاهی برای تهیه یکی از لوازم زندگی، گاهی برای کسب یک موفقیت اجتماعی و گاهی برای به دست آوردن یک حال معنوی، یکبار برای اندوختن دانش بیشتر و بار دیگر در پی آسایش و لذت افزون‌تر و ... در تکاپو بوده‌ایم و همه اینها را در ایجاد یک «وضعیت بهتر» مفید و مؤثر دانسته‌ایم. اگر این تلاش‌ها را که به اشیای کوچک و بزرگ و امور خرد و کلان زندگی تعلق می‌گیرد، در ذهن خود مرور کنیم، به راحتی مواردی را می‌یابیم که این تلاش‌ها با شکست مواجه، و موجب دل‌خوری و ناخرسندی ما شده است. البته در مواردی هم کوشش ما به نتیجه رسیده و ما را خشنود و رضایت‌مند ساخته است؛ اما همیشه اینگونه بوده است که پس از رسیدن به یک «وضعیت بهتر»، به دنبال «حالتی از آن بهتر» بوده‌ایم. شاید تهیه یک وسیله، لباس یا کتاب ما را خوشحال ساخته باشد، ولی هرگز به کلی ما را راضی نکرده است؛ اگر زینت یا وسیله‌ای تهیه کردیم، پس از گذشت مدتی که با آن انس گرفتیم، در رؤیای رسیدن به زینتی گران‌بهاتر یا وسیله‌ای کامل‌تر به سر برده‌ایم و همیشه احساس کمبود و نارسایی کرده‌ایم؛ رنج محرومیت و درد ناکامی، به طور دائم همراه ما بوده است. طبیعی است که با وجود این تجربه‌ها، از خود بپرسیم: بهترین وضعیتی که می‌توانیم در آن قرار داشته باشیم چیست؟ بزرگ‌ترین آرزوی دست‌یافتنی و کمال‌نهایی ما انسان‌ها چیست؟ انتهای حرکت انسان و قلّه صعود او چه نقطه‌ای است؟ آدمی تا چه اندازه می‌تواند رشد کند و رسیدن به چه منزلی را «هدف» پایانی حرکت خود قرار دهد؟ خدای متعال انسان را برای چه آفریده است؟

با توجه به اینکه خدای متعال معماری شخصیت و ماهیت انسان را به خودش واگذاشته و او را به گونه‌ای آفریده است که می‌تواند ماهیت تعریف خود را تغییر دهد و مناسبت خود را با جهان هستی عوض کند، اهمیت این پرسش بیشتر می‌شود. شاید اساسی‌ترین پرسش بشر در طول تاریخ، پرسش از نهایت حرکت و مقصد نهایی اوست. انسان هرگاه از جریان خروشان عادت‌ها و روزمرگی‌ها خارج شده و فرصتی یافته است تا به خود بپردازد، به صورتی طبیعی، نه تحمیلی و دستوری، از خویش پرسیده از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بوده است؟ و آخر به کجا می‌روم؟ این نوشتار در نگاهی گذرا و سریع، اما با بیانی ساده و روان در صدد پاسخ به این پرسش، و تبیین مقصد رشد، و ارزش انسان در حیات فردی و اجتماعی است و تلاش کرده با استفاده از تمثیل‌های متعدد و گویا، توجه مخاطب خود را به ژرفای این موضوع جلب کند.

انسان در دو چهره فردی و اجتماعی

انسان یک هویت و خود فردی و یک هویت و خود اجتماعی دارد؛ یعنی یک شخصیت حقیقی فردی، و یک شخصیت اجتماعی و صنفی دارد. به همین دلیل، همان‌گونه که موظف به خودشناسی، خودآگاهی و خودسازی فردی است، موظف به خودشناسی، خودآگاهی و خودسازی اجتماعی نیز می‌باشد. همان‌گونه که در مقام یک انسان باید از ظرفیت‌ها، دارایی‌ها، فرصت‌ها، نیازها، استعدادها، بایسته‌ها، وظایف و کاستی‌های خود اطلاع داشته باشد، به‌منزله یکی از اعضای پیکرهٔ اجتماع، باید ارزش خود را نیز در حیات اجتماعی بالا برد.

انسان، به اقتضای انسانیت خود - به مثابه یک فرد، و فارغ از عضویت در اجتماع بشری - موظف است برای دستیابی به هدفی بلند، مسیری را طی کند؛ مرد و زن، پیر و جوان، شهری و روستایی، کاسب و کارمند و کارگر و معلم، در اصل این وظیفه تفاوتی با هم ندارند؛ زیرا همه در انسانیت مشترک‌اند. آن هدف بلند، همان حیات طیبه است که به تفصیل بیان خواهد شد. رسیدن به این نقطه، تأمین ارزش انسان، در زندگی فردی است. انسان حتی اگر در تنهایی هم زیست کند، به حکم انسانیت خویش، موظف به خودسازی و تحصیل حیات طیب و کمالات اخلاقی است. انسان همچنین موظف به «حضور اجتماعی» است و به مقتضای سرشت اجتماعی خویش، به‌منزله یک فرد، وظیفه دارد در اجتماع زندگی کند. کمال مطلوب انسان نیز در گرو همین زندگی اجتماعی می‌باشد و با حضور در میدان اجتماع قابل دستیابی است.

همین انسان، آن‌گاه که با جامعه مرتبط می‌شود و عضوی از پیکرهٔ اجتماع می‌شود، تعریف تازه‌ای می‌یابد و وظایف جدیدی بر دوش می‌گیرد. در این شرایط، نه به حکم انسانیت، بلکه به مقتضای حضور اجتماعی‌اش وظایفی دارد. برای مثال، موظف است حقوق دیگران را رعایت کند؛ به نیازهای هم‌نوعان خویش توجه داشته باشد و در صدد ارائهٔ خدماتی به آنها باشد. اکنون لازم است ارزش انسان را در هر یک از دو بعد فردی و اجتماعی بررسی کنیم.

مقصد رشد و ارزش انسان در حیات فردی

آفرینندهٔ بی‌نیاز که انسان را برای جلوهٔ کمالی بی‌نظیر آفریده و عشق به کمال را در سرشت او نهاده است، کمال‌نهایی او را در اسوه‌های برگزیده‌ای به نمایش گذاشته است تا شوق به آنها دل‌ها را به هیجان آورد. پیامبران و اولیای الهی که به مقصد عالی کمال رسیده‌اند، پس از بازگشت از این سفر معنوی و انسانی، رهاورد ارزنده‌ای برای بشر آورده‌اند تا او را از سرگستگی و

حیرت برهانند. پیامبران سخن از یک زندگی دیگر و برتر دارند و انسان را به سوی «حیات» و «قرب» فرامی‌خوانند؛ آنان گفته‌اند انسان می‌تواند از مرتبه فرشتگان بالاتر رود و به خدا نزدیک‌تر شود. این بالایی و نزدیکی، هرگز توصیف وضعیت مکانی و نحوه قرار گرفتن جسم انسان نیست. در این فصل، به توضیح مفهوم «قرب» و «حیات طیبه» انسانی می‌پردازیم.

قرب به خدا

در ادبیات دینی و در قرآن و روایات، آخرین مقصد حرکت انسان «قرب به خدا» معرفی شده و بهترین وضعیت برای او، وضعیتی اعلام شده است که در آن، انسان به خدا نزدیک‌تر باشد. این نزدیکی تا بدان جا پیش خواهد رفت که آدمی مثال و جانشین خدا می‌شود و همان کند که خدا تواند و همان باشد که خدا خواهد.

درک بهتر مفهوم تقرب بسیار اهمیت دارد؛ زیرا هم شناخت ما را از خود و جایگاه والايمان در نظام جهان بیشتر می‌کند و هم انگیزه بیشتری برای حرکت به ما می‌دهد. اگر آدمی خود را «ذره‌ای فراموش شده و وانهاد» در گوشه‌ای از این جهان بزرگ نپندارد و قابلیت‌های خود را به خوبی بشناسد، هرگز حاضر نمی‌شود گوهر ارزشمند وجود خود را صرف کمتر از بهای خود کند.

بی‌تردید قرب به خدا، معنای مادی ندارد؛ یعنی به معنای کم شدن فاصله مکانی یا زمانی میان ما و خدا نیست؛ زیرا اولاً حقیقت وجود انسان همین کالبد مادی و بدن خاکی او نیست. بنابراین، نزدیک شدن این کالبد خاکی به چیزی، هرگز به معنای نزدیک شدن انسان نیست؛ ثانیاً خدای متعال، وجود مادی زمانی و مکانی ندارد که بتوان با او رابطه‌ای مکانی یا زمانی برقرار کرد؛ نسبت خدا به همه موجودات مادی در هر زمان و هر مکان مساوی است. از این‌روی، دور و نزدیک برای او فرض ندارد. همچنین قرب به خدا به معنای نزدیکی اعتباری، قراردادی و تشریفی نیست. برای مثال، نزدیکان حاکم کسانی هستند که حاکم نسبت به آنها توجه بیشتری دارد؛ هرچند از حیث مکانی از او دور باشند. این نزدیکی صرفاً یک قرارداد جایگزین‌پذیر است؛ یعنی می‌توان با تغییر قرارداد، فردی دیگر را به عنوان وزیر و وکیل معرفی کرد.

قرب به خدا، یک واقعیت وجودی است. از آنجا که خدای متعال کمال مطلق است، قرب به کمال مطلق به معنای کامل‌تر شدن است. وقتی می‌گوییم یک دانشجو کوشا به استاد نزدیک‌تر است تا دانش‌آموز دؤم ابتدایی، هرگز فاصله زمانی و مکانی و قراردادی را در نظر نگرفته‌ایم؛ بلکه مرادمان این است که از نظر علمی و کمالات وجودی، میان این دانشجو و آن

استاد فاصله کمتری وجود دارد و اگر بنا باشد کار آن استاد به کسی واگذار، و جانشین یا نماینده‌ای برای او تعیین شود، شایستگی و فعلیت دانشجو بسیار بیش از دانش‌آموز است؛ برخورداری‌ها و دارایی‌هایی آن استاد بیشتر در این دانشجو دیده می‌شود تا آن دانش‌آموز. بنابراین، استاد و دانشجو از این جنبه مثل یکدیگرند و مشابهت بیشتری با هم دارند.

قرب به خدا نیز اینچنین است. همه مخلوقات از آن روی که موجودند، به خدا نزدیک‌اند، «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِن لَّا تُبْصِرُونَ»؛ (واقعه: ۸۵) اما با در نظر گرفتن ویژگی‌ها و کمالات وجود، فاصله آنها با خدا متفاوت است. فاصله جمادات با خدا بیش از فاصله حیوانات با خداست؛ زیرا حیوان آگاهی و حرکت دارد، اما جماد این ویژگی را ندارد. همچنین فاصله حیوان با خدا بسیار بیش از فاصله فرشته با خداست؛ زیرا آگاهی و قدرت فرشتگان با حیوانات قابل مقایسه نیست. در این میان، آدمیان چنان آفریده شده‌اند که می‌توانند با کسب کمالات بیشتر به سوی خدا حرکت کنند؛ مشابهت خود را با خدا افزایش دهند و از فاصله خود با خدا بکاهند؛ یعنی خلیفه و جانشین خدا شوند.

هرچه انسان کامل‌تر شود و وجود خود را گسترش دهد، به وجود آن کامل بی‌نهایت نزدیک‌تر می‌شود. دمیده شدن روح الهی در وجود انسان «وَ نَفَخْتُمْ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (ص: ۷۲) و بهره‌گیری از رنگ الهی «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ» (ص: ۱۳۸) که در آیات قرآن بدان اشاره شده، بیانگر همین موضوع است.

با توجه به اینکه غیر از خدا، کسی از خود چیزی ندارد و هر کمالی که آفریدگان خدا دارند، اصالتاً از خدا و متعلق به اوست، می‌توان دریافت که انسان هرچه دارتر و به خدا نزدیک‌تر شود، وابستگی بیشتری به او خواهد داشت و این وابستگی بیشتر، او را از خدای صمد غنی دورتر می‌کند. به تعبیر دیگر، انسان در یک صفت هرگز به خدا نزدیک نمی‌شود و آن صفت غنا و استقلال است. بنابراین، هرکس به خدا وابسته‌تر باشد، کامل‌تر و به خدا نزدیک‌تر است. یکی از ویژگی‌های انسان، آگاهی از خودش است. با تکامل نفس، این خودآگاهی نیز تکامل یافته و قوی‌تر می‌شود؛ یعنی انسان نحوه وجود خود را بهتر و روشن‌تر درک می‌کند و بیشتر به وابستگی و نیاز خود پی می‌برد. برای نمونه، اگر شعاعی از نور را که به منبع نوری مانند خورشید متصل است در نظر بگیریم و فرض کنیم این شعاع نور توان درک وجود خود را داشته باشد، می‌تواند بیابد که حقیقتی جز ارتباط و اتصال با منبع نور ندارد؛ اما از آنجا که این شعاع

تنها در یک نقطه به منبع نور متصل است، در صورت داشتن خودآگاهی، تنها به اندازه نقطه اتصال، از نحوه وجود خود و ارتباطش با خورشید آگاه است. حال اگر این شعاع نور می‌توانست کامل‌تر و بزرگ‌تر شود، چون وجودش عین اتصال به منبع نور است، اتصال بیشتری با منبع نور پیدا می‌کرد و از آنجا که - به فرض - دارای خودآگاهی است، در نتیجه این تکامل، از اتصال خود با منبع نور بیشتر آگاه می‌شد و به همان میزان منبع نور را شدیدتر و واضح‌تر می‌یافت. تکامل نفس انسان نیز موجب درک وابستگی بیشتر خواهد بود. همان‌طور که یک جسم شفاف هرچه شفاف‌تر باشد، کمتر دیده می‌شود و ورای خود را بیشتر از خود نشان می‌دهد، انسان نیز هرچه کامل‌تر می‌شود، فقر و وابستگی خود را بیشتر درک می‌کند و از خود، چیزی جز ارتباط با خدا نمی‌بیند. به عبارت دیگر، بین خود و خدا واسطه و حجابی نمی‌بیند و خود را در مقام موجود مستقل در برابر خدا نمی‌یابد.^۱

به تصویر روی جلد کتاب نگاه کنید؛ این تصویر را یک طراح هنرمند کشیده است. شاید شما هیچ‌گاه او را ندیده، و اطلاع ویژه‌ای از او نداشته باشید. این تصویر هرگز شما را با قیافه ظاهری، دانش، کیفیت معاشرت، و خلق و خوی او آشنا نمی‌کند؛ اما بخشی از هنر، سلیقه، دقت، توان و مهارت او در این اثر آشکار است. تنها از ناحیه همین اثر احساس می‌کنید که نسبت به صفات آن طراح شناختی پیدا کرده‌اید و گزاره‌هایی درباره او می‌توانید بیان کنید؛ گویا تا اندازه‌ای او را می‌بینید. این تصویر، خویشاوندی و قرابتی با آن طراح دارد.

آثار دیگر این شخص هر یک تا اندازه‌ای او را معرفی می‌کنند برای مثال، اگر تصویر او را ببینید یا صدای او را بشنوید یا از اظهار نظر او درباره مطلبی مطلع شوید؛ به صورت واضح‌تری با ویژگی‌های او آشنا می‌شوید. گویا او را بهتر دیده‌اید. هر یک از این آثار، آینه و جلوه شخصیت آن طراح است که به اندازه خود، او را به ما معرفی می‌کند. البته آینه و جلوه‌ای ناقص که تنها بخشی از صفات او را ارائه می‌دهد. بی‌شک هرچه این ارائه، جلوه‌گری و مظهریت بیشتر باشد، نزدیکی اثر به صاحب اثر بیشتر است. اظهار نظرها و عقاید هر کس، از صدای او به شخصیتش نزدیک‌تر است.

هرچه انسان بیشتر بتواند خدا را بنمایاند و مظهریت بیشتری برای پروردگار داشته باشد، به خدا مقرب‌تر است؛ تا جایی که انسان آینه تمام‌نمای او می‌شود. خدای متعال بر خلاف ما انسان‌ها که با هیچ اثری نمی‌توانیم تمام صفات ظاهری و باطنی خود را بنمایانیم،^۲ آینه‌ای

تمام‌نما و جلوه‌ای تام دارد. به صورتی که اگر به آنها نظر شود، گویا خدا دیده شده است. این مخلوقات - مانند تصویر درون آینه - استقلالی از خود ندارند،^۲ اما می‌توان گفت هر کس به آنها نظر کند، خدا را دیده است. آنها انسان‌های کامل، نماینده، خلیفه و جانشینان خدایند. از آینه تمام‌نمای الهی که بسیار به او نزدیک است با این عنوان‌ها یاد شده است: خلیفة‌الله، المثل الاعلی (نمونه برتر)، اسم اعظم،^۴ مظهر تام، جلوه کامل، وجه تام و آیه کبری. «لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقک».^۵

نکته قابل توجه اینکه، مظهریت مخلوقات برای خدا، با مظهریت آینه و آثار برای انسان متفاوت است؛ مظاهر ما انسان‌ها معمولاً نوعی استقلال دارند؛ بخشی از آن منتسب به ماست و مظهریت دارد و بخش دیگری نیز منسوب به ما نیست. صدا یا نوشته‌های ما به گونه‌ای از ما جدا هستند و استقلال دارند. برای مثال، یک ساختمان دو بعد دارد؛ از حیث صورت ظاهری منسوب به معمار است و از جنبه مصالح به کار رفته در آن، حقیقتی مستقل از معمار دارد. در حالی که آثار و جلوه‌های خدا، حقیقت مستقلی جز این تجلی و نشانگری ندارند و به تمام حقیقت خود آیه و وابسته‌اند؛ «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن» (حدید: ۳) خداوند فرموده است:

عبدی، أتعنی حتی اجعلک مثلی، أنا أقول للشیء کن فیکون، أجعلک تقول للشیء کن فیکون.^۶

یابن آدم! أنا غنی لا افتقر، أتعنی فی ما أمرتک أجعلک غنیاً لا تفتقر. یابن آدم! أنا حی لا أموت، أتعنی فی ما أمرتک، أجعلک حیاً لا تموت. یابن آدم! أنا أقول للشیء کن فیکون، أتعنی فی ما أمرتک أجعلک تقول للشیء کن فیکون.^۷

ما یتقرب الی عبد من عبادی بشیء أحب الی مما افترضت علیه و أنه لیتقرب الی بالنافله حتی أحبته. فاذا أحببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یرى به و لسانه الذی ینطق به و یده الذی یمس بها، ان دعانی أحبته و ان سألنی اعطیته.^۸

ابهام دیگر اینکه مراد از کمالات وجودی چیست؟ انسان چه چیزی کسب کند تا شباهت خود را با خدا بیشتر کند؟ آیا تحصیل ثروت و شهرت بیشتر انسان را به خدا نزدیک‌تر می‌کند؟ کدام دانش یا چه قدرتی موجب قرب به خداست؟

بی‌شک ثروت و شهرت حقایقی خارج از وجود انسان هستند. جمع شدن توده انبوهی از کالا در کنار جسم انسان، هرگز به معنای رشد حقیقت وجودی او نیست. همان‌گونه که شهرت و محبوبیت و جلب نظر دیگران، به کوچکی و بزرگی و منزلت واقعی او ارتباطی ندارد. یک

حیوان بسیار کوچک و بی‌مقدار نیز ممکن است مورد توجه عموم قرار گیرد و شهرت و عنوان داشته باشد؛ اما به یقین، افزایش علم و آگاهی یک کمال واقعی است.

ما آدمیان هرگاه خود را با حشرات، چهارپایان و کودکان مقایسه می‌کنیم، احساس بزرگی و برخورداری می‌کنیم و با دیدن سرمایه‌ها و دارایی‌های فراوانی که در اختیار داریم، بر خود می‌بالیم. همه ما بارها حرکت‌های مورچه‌ها را اطراف لانه کوچک‌شان دیده‌ایم و تلاش آنها برای کشف و جابه‌جایی دانه‌های غذا را زیر نظر گرفته‌ایم. شاید برای آزمایش، تکه نان یا دانه شکر بر سر راه آنها قرار داده باشیم یا با اشاره انگشت و یا ایجاد نسیم ملایمی، دانه از دهان مورچه‌ای برگرفته باشیم. همچنین شاید مورچه‌ای را به لانه خود نزدیک یا از آن دور کرده باشیم. در این صحنه‌ها، اگر خود را در میان جمع مورچگان تصور کنیم، شور و شغف فراوان آنها را در یافتن آن دانه شیرین یا اندوه و غصه آنها را در غم از دست دادن آن دانه درمی‌یابیم. مورچه کوچک دانه شیرین شکر را می‌بیند و از شادی به دست آوردن آن در پوست خود نمی‌گنجد، اما به دلیل ضعف قوای ادراکی خود، موجود بزرگی چون ما را که با اشاره انگشتی آن دانه و صدها مثل آن را در راه او قرار می‌دهیم یا به کمترین زحمتی او را به لانه نزدیک یا از آن دور می‌کنیم نمی‌بیند. ما که از افقی برتر، زندگی مورچه را بررسی می‌کنیم، بر حال و روز او تأسف می‌خوریم و وجود او را کوچک می‌شماریم و او را در مرتبه‌ای نازل می‌نگریم؛ زیرا مورچه توان ادراکی محدودی دارد و قادر نیست با حقایق فراوان آشنا شود. تمام دنیای مورچه به همان چند وجب لانه‌اش محدود است که از آن علم و اطلاع دارد و با آن ارتباط برقرار می‌سازد. تمام شخصیت حیوان محدود به دایره تصورات و علاقه‌مندی‌های اوست. هیچ چهارپایی از قواعد هندسه و فیزیک سر در نمی‌آورد؛ توان تحلیل سیاسی ندارد؛ ارزش نسخ خطی را نمی‌داند؛ با جغرافیای جهان آشنا نیست؛ از دیدن یک فیلم سینمایی لذت نمی‌برد و خلاصه معنای حقایق بسیاری را درک نمی‌کند. به همین دلیل، می‌گوییم وجود کوچکی دارد.

در مقابل، ما از اینکه این همه را درک می‌کنیم، شادمانیم و چون می‌توانیم با حقایق فراوانی ارتباط برقرار کنیم؛ خود را دارای وجودی برتر و در بهشتی گسترده‌تر می‌یابیم. بزرگی وجود ما نه به اندام درشت و هیكل سنگین، بلکه به میزان علم و درک و معرفت ماست. به بیان امام علی علیه‌السلام «قدر كل امری ما یحسن فُتَكَلَّمُوا فی العِلْمِ تَبَيَّنْ أَقْدَارُكُمْ»؛ اندازه وجود هر کسی همان است که می‌داند. پس در علم سخن گویند تا اندازه شما معلوم شود».

سطح درک و دریافت ما از حقایق جهان یکسان نیست. دغدغه‌ها و دردها و ذهنیت‌ها و حساسیت‌های ما بسیار ناهمگون است. از این‌روی، ادنیای ما قابل توسعه است. ما با افزایش آگاهی و معرفت خود می‌توانیم به جهانی دیگر وارد شویم. گوهر وجود ما از همین یافته‌ها و آگاهی‌ها تشکیل شده است و علم و معرفت دایره هستی ما را توسعه می‌بخشد و ابعاد وجود ما را بزرگ‌تر می‌کند.^{۱۱} علم پیرایه‌ای بر وجود ما نیست، بلکه زینت جان ما محسوب شود. علم به معنای گسترده و کاملش تمام حقیقت ما را تشکیل می‌دهد. برای درک بهتر این مطلب، باید کالبد تن را از مجموعه هستی خود کنار زنیم. اگر ما تن نمی‌داشتیم، چه بودیم؟ مثنی آگاهی، گرایش و اراده. اکنون نیز همانیم و این تن عاریت که فردا از ما گرفته می‌شود، در حقیقت هویت ابدی ما نقشی کوتاه‌مدت دارد.

انسان، آفریده شده است تا با افزایش شعور خود و درک بیشتر حقایق جهان، وجود خویش را کامل‌تر، و جهان خود را بزرگ‌تر سازد. راز عظمت انسان و سرّ برتری او بر فرشتگان، همین علم است؛ «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (بقره: ۳۰ و ۳۱)

اما آیا مراد از علم، علم ریاضی، فیزیک و شیمی است؟

حقایق عالم در دو گروه بزرگ جای می‌گیرند: مادی و معنوی، پیدای و پنهان، ظاهر و باطن، شهادت و غیب. منظور از حقایق مادی یا پیدای، دسته‌ای از پدیده‌هاست که - با واسطه یا بی‌واسطه - با حواس پنج‌گانه قابل مشاهده و دستیابی است که انسان با تلاش و زحمت می‌تواند آنها و روابط بین‌شان را به وسیله ابزارهای حسی خود بشناسد. دسته دوم، حقایق غیبی (غیر مادی) است که از دسترس حواس پنج‌گانه خارج است و انسان نمی‌تواند با استفاده از ابزار مادی و حواس ظاهری با آنها مرتبط شود.

آن‌گونه که از آموزه‌های دینی برمی‌آید، نسبت ابعاد عالم ماده به حقایق پنهان جهان، نسبت حلقه به فلات است. گویا عالم ماده با همه عظمتی که برای ما دارد، به منزله حلقه کوچکی است که در بیابان پهناوری افکنده شده باشد. آنچه با حواس قابل درک است، ظاهر این عالم است و در مقایسه با آن سوی هستی، به منزله محیط زندگی جنین (رحم مادر) در مقایسه با دنیای خارج، تنگ، تاریک و محدود است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «آسمان دنیا نسبت به آسمان دوم چون حلقه‌ای از زره است که در بیابانی افکنده شده باشد هم چنین هر آسمان نسبت به آسمان مافوق خود این گونه است».^{۱۱}

اکنون که دانستیم کمال انسان، به دست آوردن معرفت بیشتر از حقایق جهان می‌باشد، لازم است اضافه کنیم که این تلاش معرفتی باید متناسب با ارزش این حقایق توزیع شود. انسان در این جهان چون پژوهشگری است که با هدف شناسایی یک شهر و تهیه نقشه آن، به آنجا سفر کرده و در مسافرخانه‌ای سکونت یافته است. اگر این پژوهشگر بخواهد در فرصتی محدود وظیفه خود را خوبی انجام دهد، نباید برای جمع‌آوری اطلاعات به امور جزئی پردازد؛ وی موظف است مهم‌ترین عناصر و اجزای این شهر را شناسایی، و نسبت‌ها و روابط میان آنها را کشف کند. آن‌گاه اگر فرصتی باقی ماند، جزئیات نقشه تنظیمی خود را تکمیل کند.

اگر فرض کنیم این پژوهشگر شناسایی شهر را از مسافرخانه آغاز کند و تمام زمان خود را به شمارش آجرها یا متر کردن دقیق ابعاد آن مسافرخانه پردازد و با کاوش فراوان درجه حرارت و شدت نور و آمار مفصلی از اجزای این منزل و طرح کاملی از نقشه آن فراهم آورد و حتی بهترین برنامه برای زندگی در آن را در گزارش پایانی خود بیاورد، زحمت فراوانی کشیده است؛ اما آیا مسئولیت خود را به خوبی ایفا کرده و سرمایه علمی شایسته‌ای فراهم آورده است؟ پژوهشگری که برای شناسایی شهر اعزام می‌شود، باید از شناسایی محل سکونت خود جز به اندازه لازم برای سکونت موقت، چشم‌پوشی کند و زمان محدود خود را به وظیفه اصلی اختصاص دهد.

خلقت انسان نیز حکایتی اینچنین دارد. اعزام انسان به این دنیا، در مسافرخانه‌ای به نام عالم طبیعت، برای کسب معرفت و شناسایی جهان هستی است. بنابراین، شناسایی عالم طبیعت به عنوان جزئی کوچک از مجموعه هستی، تنها به اندازه‌ای مقبول و ارزشمند است که حیات موقت انسان در این مسافرخانه بدان نیاز دارد. زمانی آگاهی از عالم ماده، آگاهی کامل و مفیدی است که نسبت میان ظاهر هستی و باطن آن کشف شده، تأثیر و تأثر متقابل میان ماده و معنای به دست آمده باشد.

اگر آدمی در این جهان، سیم و زر و نعمت و شهوت پیرامون خود را ببیند، ولی قدرتی که این همه را با اشاره «کن» برای او فراهم آورده است نبیند، همچون مورچگان کور و کوچک است؛ هرچند ادعا کند و بر خود بیابد.

حیات طیب

قرب به خدا یعنی ارتباط بیشتر با حقایق عالم؛ ارتباطی از نوع آگاهی به آن، که مستلزم قدرت تصرف در آنها نیز هست. قرب به خدا یعنی حیات برتر و حیات طیب. مفهوم حیات با مفهوم

علم سخت مرتبط است. از نظر علوم تجربی، «موجود زنده» موجودی است که رشد، تنفس، تغذیه و تولید مثل دارد. بر اساس این تعریف، خدای حی قیوم (زنده پایدار) موجود زنده محسوب نمی‌شود! زیرا هیچ‌یک از این ویژگی‌ها را ندارد؛ اما متکلمان مسلمان حیات را به ترکیبی از «ادراک» و «قدرت» معنا کرده‌اند. بنابراین، موجود زنده موجودی است که با شعور و توانا باشد و قدرت شناخت و تصرف داشته باشد. بر اساس این تعریف، «حیات» در موجودات زنده درجه‌بندی و مراتب دارد؛ یعنی یک موجود، «زنده» و دیگری «زنده‌تر» است؛ تا به موجود زنده‌ای می‌رسیم که ادراک همه چیز و قدرت بر انجام همه چیز را داراست و حی قیوم است (عالم بکل شیء و علی کل شیء قدیر). بنابراین، هرچه انسان علم و قدرت افزون‌تری داشته باشد، به مبدأ حیات - خدای حی قیوم - مقرب‌تر است.

اگر درجه حیات موجودی خیلی ضعیف باشد، آن موجود جزو مردگان یا خفتگان، و از معنای زندگی (با اندکی مسامحه) محروم است و چه بهتر که آن کس خود را زنده نداند؛ زیرا پیش از آنکه زنده باشد، مرده است. پیامبران الهی همین پیام را برای بشریت آورده‌اند: «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» (توبه: ۳۸) آیا به زندگی پست دنیا در مقابل زندگی آخرت رضایت داده‌اید؟ بهره زندگی دنیا در (برابر) آخرت بسیار کم است. پیامبران آدمی را از گرفتاری به عالم تاریک و تنگ ماده به سوی عالم بی‌نهایت معنا فراخوانده‌اند و به صدای رسا گفته‌اند که زندگی واقعی، همان زندگی معنوی در جهان برتر است؛ نه زندگی محدود مادی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ». (انفال: ۲۴)

به همین دلیل، آن که دعوت انبیا را لبیک نمی‌گوید، در واقع کور و کر و لال یا مرده است «صُمُّ بَكْمٌ عُمِّيٌّ؛ إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتِي». کمال انسان در زندگی طیب است که پیامبران ما را بدان فراخوانده‌اند و زندگی طیب حیاتی فراتر از عالم پست ماده است. انسان کامل چشم از عالم ماده برگرفته و به باطن هستی راه یافته است و در همین زندگی دنیوی خود، معنوی، الهی و آخرتی است.

قرآن کریم جهان آخرت را باطن همین دنیا تصویر می‌کند که ما مانند خفتگان از آن غافلیم: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ». (روم: ۷۰)

پندار ابتدایی ما این است که زندگی اخروی از زمانی آغاز می‌شود که دنیا به انتها برسد و ما آن‌گاه که جان دادیم، اذن ورود در عالم آخرت می‌یابیم. قرآن کریم میان دنیا و آخرت مرز زمانی قرار نمی‌دهد و انتقال از این عالم به عالم دیگر را وابسته به پایان حیات دنیوی نمی‌داند. آخرت،

مرتبه‌ای در باطن همین دنیا و عالمی در طول همین عالم است که انسان کامل، یعنی انسان رشدیافته‌ای که قوای ادراکی خود را تکمیل کرده، هم‌زمان با زندگی دنیوی به آن راه یافته است و با آن ارتباط دارد: «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (ق: ۲۲)

جنین در رحم مادر، در دنیای ماده زندگی می‌کند، اما چون هیچ‌گونه ارتباطی از نوع ادراک یا تصرف با عالم خارج ندارد، حیات او حیات ما انسان‌ها نیست. اگر از درون محفظه رحم می‌توانست با ما سخن گوید و در جهان تصرف کند، در عالم ما بود؛ گر چه در اتاقکی دیگر.

زندگی جنین نسبت به حیات ما آدمیان، از آن جهت پست و محدود است که محیط ادراک و تصرف او بسی تنگ و کوچک است. ما آدمیان نیز در رحم طبیعت گرفتار آمده‌ایم. اگر تنها همین‌جا باشیم و با آن سوی هستی و جهان دیگر ارتباط نداشته باشیم، حیات طیب نداریم. کمال انسان این است که از این غفلت و خواب برخیزد و چنان رشد کند که با دیدگان معرفت، پنجره‌ای به عوالم دیگر گشاید و باطن جهان را بنگرد.

انسان پس از مرگ، به دلیل قطع تعلق اجباری از عالم خاک، با بخش‌هایی از عوالم برتر ارتباط برقرار می‌کند و حقایقی بر او آشکار می‌شود. پیامبر اسلام ﷺ فرمودند: «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا!»^{۱۲} آدمیان در خوابند و آن‌گاه که بمیرند بیدار می‌شوند.^{۱۳} مرگ، انتقال از یک جهان به جهان گسترده‌تر است. اگر حقیقت وجود آدمی همین پیکره خاکی و عنصری باشد، انتقال پیکر او از منزل به گورستان، مرگ اوست؛ اما اگر واقعیت انسان چیزی فراتر از تن باشد، مرگ انتقال همان چیز به عالم دیگر است و این انتقال به یقین مکانی نیست؛ بلکه عبارت است از حضور علمی در فضایی تازه و آگاهی از حقایقی برتر و ارتباط با آنها بنابراین، اگر انسان در حیات طبیعی خود و با داشتن همین کالبد مادی بتواند با آن فضا رابطه برقرار کند و به آن حقایق دست یابد، در واقع در آن عالم است و قیامت او برپاست (تکائر: ۵ و ۶) امام علی علیه السلام در وصف متقیان فرمودند: «هم والجنه کمن قد رأها فهم فیها منعمون»^{۱۴} نسبت آنان با بهشت مانند کسی است که آن را می‌بیند، آنان در بهشت متنعم‌اند.

مقصد رشد و ارزش انسان در حیات اجتماعی

در حیات اجتماعی، ارزش انسان بر اساس خدماتی که ارائه می‌دهد، تعیین می‌شود؛ هرچه این خدمات ارزنده‌تر و گسترده‌تر باشد، تأثیر وجود شخص در جامعه بالاتر و در بعد اجتماعی موفق‌تر است. بر این اساس، لازم است:

۱. هر فرد در فرایند انتخاب خود، دقت کافی کند تا مؤثرترین خدمات اجتماعی را شناسایی کند و متناسب با توان و استعداد خود، در صنفی قرار گیرد که بهره بیشتری برساند.

۲. پس از انتخاب نیز توان خود را برای ارتقای سطح خدماتی که ارائه خواهد داد، بالاتر برد. از نگاه دین، هرچه توانمندی، کارآیی، لیاقت و قدرت انسان بیشتر و به قول معروف «بنا غرضه‌تر» باشد، و بتواند خدمت بیشتری ارائه کند، شایسته‌تر است. بدین ترتیب، دو مطلوبیت و دو ارزش برای انسان مطرح است: ارزش «ایمان، معرفت، قرب، اخلاق و تقوا» و ارزش «کارآمدی و کفایت».

ایمان و معرفت، ارزش بُعد فردی وجود انسان است و کارآمدی و کفایت، ارزش بُعد اجتماعی او. بدین ترتیب، الگوی انسان مطلوب دین انسان «مؤمن خدوم» خواهد بود؛ زیرا مؤمن خدوم با صفت ایمان، خود را به افق کمال نزدیک می‌کند و با صفت خدمت جامعه را به سوی کمال حرکت می‌دهد. توصیه به برآوردن حوائج مؤمنین در معنای گسترده خود، توجه به همین خدمت اجتماعی است. رسول اکرم ﷺ فرمودند: «کسی که به امور جامعه اسلامی اهتمام نداشته باشد، مسلمان نیست».^{۱۵} امام علی علیه السلام نیز فرموده‌اند: «برترین مردم کسی است که فایده بیشتری برای دیگران داشته باشد. و این اشاره به برتری انسان در حیات اجتماعی است».^{۱۶}

در میان کارگزاران دولت علوی علیه السلام، سه شخصیت متفاوت دیده می‌شود: اول شخصیتی چون مالک اشتر نخعی که از سویی توان مدیریت بسیار بالا و قدرت جسمی و فکری و روحی عظیمی دارد و از سوی دیگر، در مراتب بالای ایمان، ولایت و معنویت قرار گرفته است؛ بدین دلیل، هم در حیات فردی و هم در حیات اجتماعی، مورد رضایت کامل امام زمان خویش است. امام علی علیه السلام از داشتن چنین نیرویی به شدت خوشحال و مبتهج است و در واگذاری امور حکومت به او دل آرام و آسوده خاطر؛ «مالک را نه سستی است و نه لغزش، و نه کندی آنجا که شتاب باید و نه شتاب بگیرد آنجا که کندی شاید».^{۱۷} همچنین می‌فرمایند:

بنده‌ای است از بندگان خدا که در روزهای بیم نخواست و در ساعت‌های ترس از دشمن روی برنتابد، بر بدکاران از آتش سوزان تندتر است. او مالک پسر حارث مدحجی است ... او شمشیری از شمشیرهای خداست که نه تیزی آن کند شود و نه ضربت آن بی‌اثر یُود ... نه بر کاری دلیری کند و نه باز ایستد و نه پس آید و نه پیش رود؛ جز زمانی که من او را امر نمایم. در فرستادن او من شما را بر خود ترجیح دادم؛ چه او را خیرخواه شما دیدم و سرسختی او را برابر دشمنانتان پسندیدم.^{۱۸}

شخصیت دوم، عارفی خودساخته چون کمیل بن زیاد است که یار تنهایی امیرمؤمنان علیه السلام و ظرف تحمل معارف سنگین علوی است. وی در ایمان و فضایل انسانی، اندوخته‌ای بس عظیم دارد و همراز و انیس حجت حق قرار گرفته است. علی علیه السلام او را به صحرا می‌برد و با او راز می‌گوید: «بدان که در سینه من دانشی است انباشته، کاش حاملانی برای آن می‌یافتم».^{۱۹} همین کمیل آن‌گاه که از جانب امام به کارگزاری شهرکی - به نام هیت - گمارده می‌شود، در دفع سپاهیان دشمن که از حوزه مأموریت او گذشتند و به تاراج مسلمانان پرداختند، ناکام می‌ماند و مورد اعتراض و گلایه امام علیه السلام قرار می‌گیرد:

اما بعد، واگذاردن آدمی آنچه را که بر عهده دارد و عهده‌دار شدن او کاری را که بر دوش دیگری است، ناتوانی‌ای است آشکار و اندیشه‌ای است تباه ... تو پلی شده‌ای تا از دشمنانت هر که خواهد از آن بگذرد و بر دوستانت غارت برد. نه قدرتی داری که با تو بستیزند، نه از تو ترسند و از پیشات گریزند، نه مرزی را توانی بست، نه شوکت دشمن را توانی شکست، نه نیاز مردم شهر را برآوردن توانی و نه توانی امیر خود را راضی گردانی.^{۲۰}

همچنین در میان کارگزاران دولت علوی علیه السلام شخصی چون زیاد بن سمیه نیز حضور دارد. زیاد چون پدری شناخته‌شده نداشت و حرام‌زاده مسلم بود، زیاد بن ابیه (فرزند پدرش) یا ابن سمیه (فرزند سمیه، کنیز حارث بن کلدۀ ثقفی پزشک عرب) خوانده می‌شد؛ تا آنکه معاویه در حکومت خود او را برادر خویش و زیاد بن ابی سفیان خواند.^{۲۱} زیاد جانشین ابن عباس در ولایت بصره و سرزمین‌های فارس بود و دایرة حکمرانی وی، استان پهناوری را دربرمی‌گرفت که شامل بصره کنونی، اهواز، کرمان، فارس و ... می‌شد. او در اداره امور مملکت بسیار کارآمد و توانا بود، اما به دلیل خیانت‌های فراوان، هرگز مورد اعتماد امام قرار نگرفت و بارها از سوی حضرت به خاطر فسادهایی که انجام داد، توبیخ و ملامت شد. حضرت می‌فرمایند:

به خدا سوگند می‌خورم، سوگندی راستین که اگر مرا خبر رسد که در اموال مسلمانان کم یا زیاد خیانت کرده‌ای، چنان بر تو سخت گیرم که اندک مال مانی و درمانده به هزینه عیال، و خوار و پریشان احوال.^{۲۲} به عدالت عمل کن و از ظلم و ستم بپرهیز که ستم مردم را به آوارگی وادارد و بیدادگری شمشیر را در میان آورد.^{۲۳}

این نمونه‌ها، مصداق کارآمدی اجتماعی مدیریت بود؛ اما بی‌شک کارآمدی منحصر به توان مدیریتی نیست و هرگونه خدمت مؤثری را دربرمی‌گیرد. بررسی این شخصیت‌ها نشان می‌دهد برخی افراد ایمان، تقوا، اخلاص، اخلاق و معنویت در ابعاد فردی دارند، اما توان انجام امور

اجتماعی و صلاحیت واگذاری مسئولیت‌های سنگین در آنها وجود ندارد. در مقابل، گروهی قدرت لازم برای انجام خدمات اجتماعی را دارند، اما تعهد و تقوای لازم را ندارند. هیچ‌یک از این دو گروه بازوی قابل اعتمادی برای امام امت (کسی که مسئول هدایت اجتماع و اصلاح امور آن است) نیستند. امروزه همه کسانی که اندکی با مفاهیم اولیه مدیریت آشنا هستند، به خوبی می‌دانند که مهم‌ترین عنصر پیش‌برنده یک سازمان، «منابع انسانی آن» است؛ یعنی نیروهایی که واجد این دو ویژگی هستند؛ تخصص و تعهد، قدرت و امانت، تقوا و کفایت، عرضه و سلامت، نداشتن هر یک از این دو بال، برای پرواز به سوی هدف یک کاستی آشکار است و اعتماد و حرکت را غیرممکن می‌سازد.

کسانی که اخلاق و اخلاص و سلامت نفس را در حد مطلوب دارا هستند، ولی عرضهٔ سکان‌داری یک حرکت اجتماعی را ندارند و نمی‌توانند از خود اثر و خدمت مناسبی ارائه کنند، نیروهای شایسته‌ای برای پیشبرد اهداف اسلام نیستند. از سوی دیگر، کسانی که همت‌های بزرگ دارند و با سخت‌کوشی و تلاش، دانش و مهارت و کارآیی خود را بالا برده، لیاقت پذیرفتن مسئولیت‌های سنگین اجتماعی را کسب کرده‌اند، ولی در اسارت هواها و هوس‌های پست حیوانی به سر می‌برند و از ایمان و اخلاق و انسانیت کم‌بهره‌اند نیز هرگز رضایت امام عصر عجل‌الله را تأمین نمی‌کنند؛ گرچه در مواردی می‌توان لیاقت آنان را به خدمت اهداف دین گرفت و البته با نظارت شدید بر آنان، از مفاسدشان در امان بود.

به یقین مقایسهٔ این دو گروه و کنار هم نهادن آنان اشتباهی بزرگ است و این هم‌عرضی، نباید موجب توهم نوعی هم‌ارزی میان آنها شود. منظور از این بیان، برابر دانستن ارزش «انسانیت» و ارزش «کارآمدی» با یکدیگر نیست و مقایسه میان کمیل‌بن‌زیاد نخعی با زیادبن‌ابیه هرگز عاقلانه شمرده نمی‌شود.

ایمان و معرفت انسان، ارزش اساسی وجود اوست و در امتداد حیات انسان تا ابد به کار می‌آید؛ در حالی که کارآیی و توانمندی، ارزشی درجه دو است و به زندگی اجتماعی انسان، آن هم تا مرز انتقال به عالم ابدی مربوط است و پس از آن به کار نمی‌آید. ایمان و انسانیت، بدون توانمندی و کارآیی هم ارزشمند است و سعادت او را تأمین می‌کند؛ در حالی که کارآیی و توانمندی، بدون ایمان و انسانیت ارزش انسانی ندارد و بر لوح سعادت او نقشی نمی‌زند. بهرهٔ ایمان و بندگی از ابتدا به خود شخص باز می‌گردد؛ در حالی که بهرهٔ کارآیی و توانمندی، ناظر به نیاز دیگران است.

بر این اساس، در دوران امر میان این دو ویژگی، جایی که تنها انتخاب یکی از این دو گزینه امکان پذیر باشد، بی تردید انسان باید ارزش های والای فردی را برگزیند و از هیچ ملامتی نترسد؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید به خودتان بپردازید، هرگاه شما هدایت یافتید آن کس که گمراه شده است به شما زیان نمی رساند». (مائده: ۱۰۵)

امام علی علیه السلام نیز فرمودند: «من نیک می دانم که چگونه می توان شما را اصلاح کرد و از کجی به راستی آورد؛ اما هرگز اصلاح شما را با تباه کردن خود (روا) نمی بینم».^{۲۴}

پیوند عمر بسته به مویی است هوش دار غمخوار خویش باش غم روزگار چیست؟
اما تأکید بر آن است که در شرایط عادی که امکان تحصیل هر دو ارزش وجود دارد، نباید سستی و در چنین شرایطی ارزش های دیگری هم هست که سفارش شده است همه آن ارزشها تحت عنوان عمل صالح قابل جمع است کوتاهی کرد و به بهانه اخلاق، تقوا و معنویت، از تحصیل کارآیی، توانمندی و کفایت و یا به بهانه حضور اجتماعی از خودسازی فردی بازماند.

توجه به مسئولیت اجتماعی و پرداختن بدان، آن قدر اهمیت دارد که عبادت های فردی نیز جایگزین آن نمی شود و نمی توان به بهانه اشتغال به عبادت پروردگار از آن سرباز زد. امام کاظم علیه السلام آن هنگام که در سیاه چال مخوف هارون قرار گرفتند و از هرگونه ارتباط اجتماعی محروم و ممنوع شدند، چنین مناجات فرمودند: «پروردگارا! از تو درخواست کرده بودم که مرا برای عبادت خود فارغ گردانی؛ تو را شکر می گویم که چنین نعمتی نصیبم کردی».^{۲۵}

از این بیان، معلوم می شود که انسان در میانه اجتماع حق ندارد زمان و توان خود را تنها صرف امور عبادی کند و تا هنگامی که اختیار عمل اجتماعی و تأثیرگذاری بر محیط پیرامون خود را دارد، وظیفه ای مهم بر دوش دارد که مانع عبادت فردی محض با پروردگار می شود. (مزمّل: ۵-۷)
انسان مؤمن همان گونه که در پی تحقق «انسان ایدئال اسلامی» در وجود خود است، برای تحقق «جامعه ایدئال اسلامی» نیز تلاش می کند و برای این منظور، لازم است مهارت ها و توانایی های لازم را به دست آورد. به دست آوردن توان افزون تر برای انجام کارهای بزرگ و نیز آمادگی برای ایجاد تحولی عظیم یا ارائه خدمتی سترگ، هرگز به معنی خودنمایی مذموم و رفتار متظاهرانه نیست، بلکه در آموزه های دینی بدان توصیه شده است.

شیعه امام علی علیه السلام می کوشد در فرایند انتظار فرج که افضل اعمال است، خود را برای کارگزاری دولت مهدوی علیه السلام آماده سازد تا در روزگار حضور و ظهور معصوم، سکان داری شایسته

و بازویی توانا برای اجرای عدالت و بسط توحید باشد. چنین کسی متناسب با ابعاد تأثیر اجتماعی و میزان خدمتی که ارائه می‌دهد، مورد توجه ویژه و رضایت خاص امام عصر علیه السلام است. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرموده‌اند: «سَمِعْتُ عَنْ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، إِنَّ عُلَمَاءَ شِيعَتِنَا يَحْشُرُونَ فَيُخْلَعُ عَلَيْهِمْ مِنْ خَلْعِ الْكِرَامَاتِ عَلَى قَدَرِ كَثْرَةِ غُلُومِهِمْ وَ جِدَّتِهِمْ فِي إِرْشَادِ عِبَادِ اللَّهِ؛^{۲۶} از پدرم پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: عالمان شیعه ما (فردای قیامت) محشور می‌شوند؛ در حالی که به قدر فراوانی دانش و به میزان تلاش‌شان در ارشاد بندگان خدا، از خلعت‌های کرامت بر آنها پوشانده شده است.»

برای مثال، امام خمینی رحمته الله علیه در آستانه انقلاب اسلامی از اتحاد ملت ایران خشنود بود و به داشتن چنین توده‌ای بر جهانیان مباهات می‌کرد. اما رضایت امام از کسی مانند بهشتی و مطهری با رضایت او از توده عوام قابل مقایسه نیست. شهادت بهشتی و مطهری، برای او همسنگ فقدان یک امت، غم‌بار و جان‌فرسا بود؛ چه بسا حادثه‌ای طبیعی که موجب مرگ هزاران شهروند معمولی شده است، ولی به اندازه شهادت یک بهشتی به بدنه انقلاب آسیب، و به دل امام امت درد وارد نکرده باشد.

توصیه به تجهیز امت اسلامی و کسب آمادگی بیشتر در مقابل کفار در آیه شریفه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (انفال: ۶۰)، افزون بر کسب قدرت نظامی و تهیه انواع ساز و برگ و جنگ‌افزار، شامل همه مؤلفه‌های قدرت، از قدرت علمی، مدیریتی و توان فرهنگی تا انواع مهارت‌ها، مانند قدرت بیان و سخنوری، نویسندگی و تأثیرگذاری، پیش‌بینی و تصمیم‌گیری و ... می‌شود و این همه جز با تلاش و سخت‌کوشی و بذل آسایش و راحت، حاصل نخواهد شد. کلید واژه «مجاهدت» که بیشتر با پسوند فی سبیل‌الله و قید اموال و انفس در آیات قرآن به کار رفته است، بر این سخت‌کوشی و بذل آسایش تصریح دارد.

این نکته نیز گفتنی است که در نظام ارزشی اسلام، ارزش والای «شهادت» که به معنای معامله جان با رضای جانان و دست کشیدن از همه سرمایه‌ها و دارایی‌ها، به امید لقای محبوب و کسب خرسندی اوست، هم در پرتو خدمت اجتماعی قرار دارد. شهادت هرگز به معنی جان باختن نیست؛ خون شهید عهده‌دار انجام کار بزرگی در جامعه اسلامی است و بهره‌های فراوانی می‌رساند. خون شهید پاسدار ارزش‌های الهی و حامی بقای دین خداست. راه بسته‌ای را که جز با خون باز نمی‌شود، می‌گشاید و در نهایت بر شمشیر غلبه می‌کند.

از این رو، هرگاه بهره‌ای یا ثمری - شایسته‌تر از آن - بر دادن خون مترتب نباشد و از این کشته شدن، جز هدر رفتن کاری نیاید (مانند شرایطی که امام حسن مجتبی‌علیه السلام در آن قرار داشت) شهادت‌طلبی مطلوب نیست. از سوی دیگر، هرگاه که شهادت‌طلبی مطلوب است، مجاهد در راه خدا باید پیش از بذل جان، به گونه‌ای طراحی و تدبیر کند که ثمرات و برکات افزون‌تری از این فداکاری به چنگ‌آید؛ مانند صحنه‌ای که سیدالشهداعلیه السلام با بردن خانواده و کودکان و تقدیم شش‌ماهه تشنه لب، برای تاریخ به یادگار نهاد.

نتیجه‌گیری

انسان برای کمال خود دو حرکت موازی را باید پی‌گیرد؛ اول تلاش برای کسب معرفت بیشتر و تقرب به خدا، دوم تلاش برای توسعه ثمرات خود در جامعه و ایفای نقش اجتماعی بزرگ‌تر، جمع این دو ویژگی در وجود فرد، الگوی مطلوب انسان اسلامی است را پدید می‌آورد و در جامعه، موجب نزدیک شدن به جامعه آرمانی اسلامی می‌شود.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک: فلسفه اخلاق، محتبی مصباح، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰.
۲. برای آشنایی کامل با شخصیت یک فرد چه باید کرد؟ فرض کنید فرصتی پدید آید که چهره به چهره با آن هنرمند طراح روبرو شویم. در این صورت آیا می‌توانیم ادعا کنیم که او را کاملاً شناخته و دیده‌ایم؟ به یقین اندام مادی و چهره ظاهری آن هنرمند تمام شخصیت او نیست و اگر می‌گوییم که او را دیده‌ایم، مرادمان این است که پیکر او را دیده‌ایم نه او را و نه دانش و معرفت و اخلاق و ویژگیهای شخصیتی‌اش را. به این ترتیب همان گونه که اینجا مُجاز هستیم از واژه دیدن استفاده کنیم در باره سایر آثار او نیز مُجازیم از این واژه استفاده کنیم. زیرا در هر دو مورد تنها اندکی با او آشنا می‌شویم. در باره آینه هم همین مساله هست. وقتی کسی می‌گوید خودم را در آینه دیدم مرادش این است که از بدن خود تنها صورتم را در آینه دیدم. حتی آینه‌های قدی بزرگ نیز تنها یک طرف اندام انسان را آشکار می‌کنند و توان نشان دادن همه ظاهر - و به تبع آن باطن شخصیت - انسان را ندارند. در این دنیای مادی آینه‌ای که بتواند همه شخصیت ما را بنمایاند وجود ندارد. تندیس سه بعدی ای که مشابه یک نفر ساخته می‌شود نیز گویای کیفیت حرکت‌های او نیست. حتی فیلمی که از افراد گرفته می‌شود نمی‌تواند نشان همه شخصیت آنها باشد. ناگزیر بخشی از ویژگیهای هرکس مخفی است و در تصویر و آینه و فیلم و تندیس قابل مشاهده نیست. به تعبیر دیگر می‌توان گفت اثر هرکس مقداری از شخصیت اوست یا اثر هرکس در مرتبه‌ای پایین‌تر، خود اوست.

تمامی آفرینش، با خدا چنین رابطه‌ای دارد. هر یک از آفریدگان به اندازه ظرفیت وجودی خود و کمالاتش نمایانگر قدرت و هنر و کمال پرورگار است. هر مخلوقی به زبان حال دم از او می‌زند و صفات و ویژگیهای او را می‌نمایاند. هر موجودی به نوعی و تا اندازه‌ای نشان دهنده خدا و آیه و آینه اوست. بنابر این در همه عالم می‌توان او را دید و تمام عالم اسم و جلوه و شأن و نشانه اوست. امیر موحدان علی (ع) فرمود: ما زابت شیئا الا و رایت الله قبله و بعده و معه و فیه.

به دریا بنگرم دریات بینم به صحرا بنگرم صحرات بینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنات بینم

قرآن کریم همین حقیقت را به روشنی در آیات فراوان بیان کرده و همه مخلوقات را نشانه و آیه پروردگار معرفی کرده است. گرچه هر یک از مخلوقات تنها پاره‌ای از اوصاف او را می‌نمایاند. اینما تولوا فثم وجه الله، از جمله کمالات انسان، معرفت به همین حقیقت است. تمام اخلاقیات بندگی مانند توکل، تقویض، تسلیم، ... ناشی از درک این حقیقت و رسیدن به این مقام است.

۳. انسان می‌تواند آینه تمام نمای خدا باشد یعنی تمام صفات خدا را داشته باشد جز صفت استقلال و صمدیت که مخصوص خدا است. خدای متعال همه کمالات را از خود و به استقلال دارد اما انسان هیچ کمالی ندارد مگر آنکه خدا به او عنایت کند. اگر همه کمالات را هم واجد باشد، در همه آنها به خدا وابسته است. یعنی صفت صمدیت خدا قابل کسب نیست ولی بقیه کمالات او به اذن و اراده او قابل کسب است. هرچه انسان به خدا نزدیک‌تر شود و صفات و کمالات او را بیشتر دارا باشد درجه وابستگی او به خدا بیشتر می‌شود یعنی برای بقا در آن مرتبه وجودی و حفظ آن دارایی‌های حقیقی و صفات الهی به خدا محتاج‌تر و نیاز او به منبع وجود بیشتر است. آنان که غنی‌ترند محتاج‌ترند.

۴. رابطه نام با صاحب نام رابطه آینه با صاحب تصویر است زیرا از ناحیه نام نیز ما با افراد به اندازه ناقصی آشنا می‌شویم. به محض اینکه نامی را می‌شنویم صاحب نام را تجسم می‌کنیم و از رهگذر نام او با او ارتباط برقرار

می‌کنیم. به این اعتبار همه مخلوقات اسم خدای متعال هستند اما به تناسب میزان بازنمایی حقیقت خود می‌توان آنها را درجه بندی کرد. نامی که بتواند بیشترین ویژگی‌های صاحب نام را بیان کند اسم اعظم است. در تعبیر قرآنی از مخلوقات به کلمه نیز تعبیر شده است شاید وجه این تعبیر نیز این باشد که هر کلمه‌ای به اندازه خود ویژگی‌های صاحب کلام را می‌نمایاند و مظهر او به شمار می‌رود. کلمه بودن کلمه به آن مفهومی است که بیان می‌کند و گرنه لفظ بی مفهوم کلمه نیست، موجودات هم همه موجودیتشان به مظهر و آیه بودنشان است و گرنه به عدم واصل می‌شوند.

۵. از زیارت ماه رجب، مفاتیح الجنان.
۶. علم الیقین، ج ۲، ص ۶۱۰.
۷. ابن فهد حلی، *عدة الداعی*، ص ۳۱۰.
۸. محمد بن یعقوب کلینی، *کافی*، ج ۲، ص ۳۵۲، حدیث ۸.
۹. همان، ج ۱، ص ۵۰.
۱۰. در حکمت متعالیه از این حقیقت به اتحاد علم و عالم و معلوم یا اتحاد عقل و عاقل و معقول یاد شده است.
۱۱. محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲۵، ص ۳۸۵؛ محمد بن یعقوب کلینی، *کافی*، ج ۸، ص ۱۵۳؛ محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۵۵، ص ۲.
۱۲. ابن ابی‌جمهور احسایی، *عوالی اللئالی*، ج ۴، ص ۷۳.
۱۳. ملاهادی سبزواری، *شرح اسماء الحسنی*، ص ۱۴۸؛ محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۶۷، ص ۱۷۴.
۱۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.
۱۵. محمدبن حسن حرّ عاملی، *وسائل الشیعه*، ج ۱۶، ص ۳۲۶.
۱۶. عبدالواحد ابن محمد تمیمی آمدی، *غرر الحکم و درر الکلم*، ص ۱۰۳۰۰.
۱۷. نهج البلاغه، نامه ۱۳.
۱۸. همان.
۱۹. همان، حکمت ۱۴۷.
۲۰. همان، نامه ۶۱.
۲۱. احوال او در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ذیل نامه ۴۴ آمده است.
۲۲. نهج البلاغه، نامه ۲۰.
۲۳. همان، حکمت ۴۷۶.
۲۴. نهج البلاغه، خطبه ۶۹.
۲۵. شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۲۴۰.
۲۶. محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲، ص ۳.

منابع

- الارشاد، محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
علامه مجلسی، بحارالانوار، بیروت: موسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
ابن ابی الحدید المعتزلی، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
ابن فهد حلی، عده الداعی، تهران: دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۰۷ق.
احسائی، ابن ابی جمهور، عوالی اللغالی، قم: سیدالشهداء، ۱۴۰۵ق.
تمیمی آمدی، عبدالواحد ابن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ش.
مصباح، محتبی، فلسفه اخلاق، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰.
الکلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.
محمد بن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، قم: موسسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹ش.
شیخ حر عاملی، مناقب آل ابی طالب، قم: موسسه آل البيت، ۱۴۰۹ق.
حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، بیروت، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۴ق.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی